کلاغ آمد تا بستاند ماهی را بینداخت و کلو کلاغ بگرفت و در آب کشید و همی داشت
تا آنگاه کی کلاغ بمرد اکنون این مرغ از کجا معلوم شده است کی کلاغ در آب طاقت
ندارد و از کجا بشناخت کی دفع مضرت خصم را جلو نحچاره باید ساختن سبحان من تعزز
بقدرته طوطی طوطی را ببغا خوانند و حکایت و آوازها کند و آموختن چنان
است کی آینه برابرش بدارند و او صورت خویش می بیند و یکی در پس آینه آنچ خواهد
که او را در آموزد می گوید او چنان داند کی طوطی دیگرست در آن می نگرد و آواز می
شنود پس حکایتش باز کند اگر زبان طوطی بخورند دلیر و قوی دل گردند اگر گوشت
بخورند بخت دل شوند زهره زهره بخورند شکسته زبان شوند سرگین سرگینش
با آب عنزروت در چشم کشند تا خته ببرد والله اعلم بالصواب

مقاله

اندر هوام و حشرات زمینی و آبی تمام صد جانور

گفتار اندر جمله هوام و حشرات

جانوران هر آنچ آبی باشند اکثر بیشتر آواز ندهند چون ماهی و کشف و خرچنگ و امثال ا
ایشان باشند و بعضی آواز دهند چون وزغ و در جملت آنست کی هر آنچ بهوا زندگانی نتواند
کردن البته آواز ندارند چون ماهی خاصه و زنبور و نشنه و مگس را آواز هست
لکن آن نه آواز حقیقی است آواز از جنبیدن پر همی آید و دلیل آنست کی تا نپرد آن آواز
نیاید و زهره هر چند و کی هر آنچ کرم باشد مانند زعفران چون اندکی در آب کنند یک لحظه
دیگر رنگ گیرد و پیدا آید و آنچ سرد است مانند شیر مایه کی اندر شیر کنند و آنرا ببندد
در زودی و چند زمین جا که هی بار نگیرد خواهد کی ایشانرا نظر نیست و از قوت شمع
و دیدن قوت حاصل کنند و با آواز مضرت و رنج باز دارند از حار جنبیدن غذا سر ند
و اگر چشم داشتندی بلا و وبال ایشان بودی و عموضه چنانکی در آب باشند و کنجلینرو

از نر آنچ بر ماده بسیار نشینند انکشت و از نر آنچ مرده و فتاده هرجای ببینند
گویند عمر نر بسیار نباشد. بنجشکان نر اهلی و صحرائی بگیرند که از جنس دیگر ست
و این قوی تر ست موی از همه باز کنند و جائیکهی بیاویزند تا زنبوران بران نشینند و نیش
می زنند آنگاه بروغن گاو بریان کنند و بگذارند تا بر آتش مهرا شود آن روغن بوقت
مجامعت بر بر قدم بمالند لذت و شهوت بسیار حاصل آید و اگر این بنجشک زنبور کشته
در روغن بنهند یک روز در آفتاب بیاویزند قوی تر ست خایهٔ بنجشک یا کرج بخورند باه
بیفزاید. بنجشکان را بکشند و چون بر آرد عدس می ریزند و از آن مانند بندق سازند
بوقت حاجت کوبند و بر قضیب بمالند و پای بر زمین بنهند در مجامعت بیفزاید و زهره
همین تاثیر کند والله اعلم. باذنجان باذنجان را ابن خرداده گوید و بشام بصیر خوانند
و او را خاصیتی تمام است. با بواسیر بدین سبب در باب سفرا ورد بیم مغز مغز او بر بواسیر
نهند نیک منفعت کند و بیه بمالند همچنین هم سفراف بپارسی کاشکله خوانند و کاشیا نه
نیز خوانند و مرغی است مانند برگ چغندر و در رو چند جای زردی یابند و نقط سرخ
و سیاه بر او نیکو و دشمن مگس انگبین باشد چندانک بیابد بخورد و از زنبور چندانک بیند
بزند لختی بخورد و دیگر می اندازد. زهرهٔ او با آمله و مازو سبز کوفته و بیخته بر سر بگیرند
و بر موی بنهند سیاه گرداند نیکو در کتاب حیل آید اگر زر بعیار نباشد گرم کنند و در زهره
این مرغ بنهند عیار بیفزاید همچنانک در زهرهٔ روباه فکنند در عیار نقصان کند والله اعلم
غواص. غواص مرغی است که بشطیان بحره بسیار باشد و خوردن ایشان ماهی است
و بیشتر بزیر آب اندر آیند و خویشتن بر آب زنند و در زیر آب روند آنجا همی باشند تا آنگاه که ماهی
بگیرند و بر آرند و همچنین می کنند تا سیر شوند. گوید که باره این غواص ماهی بر آورد
و بجای خشکی گرداند بشفا بیافزود سیاه کلاغی او بستدند دیگر باره در آب
زد و دیگر باره بر آورد [illegible] سیاه کلاغ او بستدند دیگر باره چند ماهی بر آورد [illegible] سیاه

کنند گیاهی بیارد کی انرا عین الشمس خوانند وبران مالد پیل شود خانه واشیانه
از گل سازد و جای و ماوی گیرد کی مردم باشد بر کوه ودشت البته خایه ننهد وچون
خایه خواهد نهادن واتفاق افتد کی خانه یا اشیانه بیفتد یا آلوده کنند ویاور خواهد
بسیاری بیایند واورا یاری دهند تا تمام بجای بازکنند باشد کی چون خایه کند یک
روز بگذارند تا خشک شود دیگر باره تمام کنند وگل با کاه امیخته کنند وموی
اسب درمیان نهند تا به چفسد واب از دهان بیارد ودر اشیان برهد تا اندرون
هموار باشد چشم چشم پرستوک در رکوی کنی واز تخمی بیاویزی هر کی بران جای
خسپد خوابش نبرد ودر کتاب چنین هم اید اما چنان دانم کی این خاصیت چشم خفاش
را باشد وچشم صعوه چون برنهند بر کرم دراسا کن کند خاصیه الرجواهی کی ازاله
در جایگاهی بیفکند در دهی یک خطاف برست واست بگیرند وسر سوی اسمان کنند ودر
زیر خاک نهند چنانک تر خطاف را ببینند انجا زاله نیفتد البته وباید کی درونی
سازد کی ساعت ششم باشد از شب تحقیقت نه کم ونه بیش زهره زهره صعوی بر
موی نهند سیاه کرد وباید کی شیر مار در دهان دارد واطاور ابها سست گردد
بال بال راست وبر خستنی کی انرا شهبر خوانند در شبینه کنی ودر روغن پروانه
بدان روی بنهد ای هرکی اورا ببیند دشمن گیرد رکیب رکیبی خطاف بر دمل نهند
خود دارد دمل شود خون بزن دهند شهوت مجامعت از وی برود مغز مغز
صعوی بالوجه مسکل یا زیر مالی برسر نهند سیاهی موی نگاه دارد ودیر سپید شود
بحشک بحشک بطلب غذا دور شود وبر دیکی جای خویش آشیانه سازد وهیچ جای
خایه نکند وماوی نسازد الا کی مردم انجا باشند واگر اتفاق افتد ومردم بشوند بجشکان
بروند وچون مار یا بدکی بچه بخورد فریاد وزاری میکنند وچون غراب ال کند
خایه بجشک بخورد وبدین سبب دشمنی باشند بجشک بفش خرا استفار زنند وبر کایش

آن مرغ را همه با بچهٔ خویش نگاه بدارد و بپرورد و این سخت لطیف باشد که یک مرغ
همی آید و صد یا دویست بچه با او همی روند و علف خورند و اگر خواهی که یک پرورده
شود لختی آرد جو بگیر و سرگین گاو قدری بر وی فکن و سرگین خر برو در تغاری
نه سه روز گرم سبیل بدر افتد روز چهارم پیش بچگان نه تا بخورند و قوی گردند
اکنون این بچگان هیچ خایه نکنند و جز کشتن و خوردن را نشایند والله اعلم بالصواب
مرغابی مرغانی هشیار و بیدار باشند و حسن نیز دارد دگر خایهٔ مرغابی
بریان کرده مرد بخورد چون با زن نزدیکی کند آبستن گردد و اینجا نادره است گویند
اگر یک خایه خورد و بسیار آید یک خایه باشد زهره زهره در روغن کنند و در بینی نهند
درد شقیقه بنشاند چون با آب نمک بر ریق بخورد درد مثانه را سود دارد و سنگ بیارد
بال در بال مرغان استخوانی دراز باشد تب برخیزاند تب چهارم ببندند برود و نیک باشد
و درد اندام را سود دارد نیک استخوان نشستن بسوزانند و خاکستر آن بر زخم جراحت نبع
کنند فایده دهد دراج و تذرو چون هوا صافی باشد و باد شمال آید فربه شود و باد جنوب
لاغر و حالش بد باشند و مانند بیمار گردد و سبب آنست که باد جنوب بال او سنگین گرداند و
نتوانند پریدن و چون تذرو از دور آواز آید مانند آنکه ملامت باشند دراج حوصله
دارد و معدهٔ پهن فراخ و در پریدن دراج و تذرو و دراج و کبک حلقه نکنند و خایه بر خاک
نهند و آشیانه نکنند و بچه چون از خایه بیرون آید مانند مرغ بچه باشند تذرو و دراج سر
بر زمین کنند و دانه برچینند و طعم خویش حاصل آرد و تذرو و دراج هم نرد پلنگ بند و خاصیت
طرفه دارد و باشند که چون زلزله خواهد بودن تذرو آن بانگ برکشد و پس زلزله بود
خطاف چون هوا صافی بود از ولایت کوهستان بیایند و دو بار خایه کنند و اگر فرش در
آشیانه برند و نهند چشم بچه بسوزد بیرون کنند از بعد سه روز یکبار درست و بینا
گردد و این خلاف خوکستگی چون چشمش را کنند نمیرد بچهٔ صعوه را چون چشم بر

زهرهٔ مرغابی درد شقیقه را سود دارد

45 or

با خروس دارند در مجامعت کردن قوت دهد چند فصل دیگر در نیکی خروس شناختن
و کم بدن باید که جنگ کن باشد و عوج سرخ دارد و منقار خرد و چشم
سیاه روی همانند کل چنگل نیز قوی ران بانگ زن خشمگین مرغان همه تن بزو دهند
و او ریش همه باشند و دیگر خروس که با آن کردند بزور و مکابره بر مرغ تواند نشستن
و نیز مزوش نه دهند اندر خصی کردن خروس از شکم خروس زیر ران نهی گاه بشکافند
و بکار نیز بشکافند و بکارد نیز باریک و انگشت در کنند و از نشستش هر دو خایه بگیرند و
بیرون آرند آنگاه بدوزند و یک شبان روز نگاه دارند تا نطپد و اگر دوخته باشند دریده نشود
پس رها کنند و چون فربه شود گوشت آن پخته خوش و لطیف باشد و تفاوت
با گوشت ماکیان چنان باشد که گوشت بخته و گوشت ماده میش و چون خصی کنند
عوج بخوشانند از این سبب عوج ببرند و بیش پای هم چنین و وجه این چنانست
که یک خروس بگشتند و جای تهیگاه در زیر ران بشکافند و خایه که بر پشت دارد
ببینند تا بران ماهر شود و این مرغ جوانه باید نه دیگر و ماکیان نشیند و بچه خرد
نشاید باید که بزرگ کرده باشند و پیر نیز نباید که گوشتش خوش نباید و این بخته
لطیف آید و طعمی خوش دارد بچه مرغ چنانک تا ایشان بی مادر برآید خایه چنانک گفتیم
بگزین از صد تا دویست تا پانصد و چند جای نه چنانک بر زمین نباشند و سرگین مرغ
خشک کرده و بچنند در زیر خایه بگسترانند و سر نیز بر بالا کن و اندر میان هر دو خایه
یک تو مرغ نه تا در هم نیاید آنگاه دیگر سرگین بر زبر تا همه پوشیده شود روز سیوم
خایها بدست گیر و نرم نرم بجنبان چنانک در هم نیاید و همچنین هر روز دو بار بجنبان
و باید که همان وقت که خایها بنهی بانگ روز بیشتر مرغی دو برابر آن بنشانی و خایه
در زیر نهی تا چون مرغ این خایه برآرد و آن خایها دیگر در جلیدن آید بچه یک یک از آن
بچگان اصلی بازمی کنی و سپید که باشد تا این مرغان کوچک و مادرشان انجا شوند

43b

از برای بیماری چشم و شب کوری

افتاب نهند تا بقوام انگبین آید ودر سرمه دانی ابگینه کنند وبوقت حاجت بکار دارند
روشنای چشم را سخت نیکست واگر جدا انک آب انار باشد بهمهٔ آن آب باذیانه سبز
روشن شده برو نهند تاریکی چشم وشب کوری را سود دارد جگر کبک دری بریان
کنند کودک خرد بخورد از صرع ایمن باشد واگر اول ماه بخورد تیز خاطر شود ونسیان
ببرد والله اعلم بالصواب خروس وماکیان عجیب ولکیری در خروس باشد وبدان ماند که بخوشی
خرم است ومردم را بشارت دهد بصبح برآمدن وتابیدن آفتاب وبانک او بهنگام وقت
دهد وسبکی دارد ومرغ بهر سنه خایه کند الا در ماهها که سرما سخت بود وهر مرغی که
بزرگتر باشد از مرغ میانه خایه کمتر نهد وهر آن وقت که چون ماکیان خایه بسیار کند
باشد که از آن بمیرد وچون هر روز دو خایه کند علامت مرگ اوست وتابستان بهژده
روز بچه کند وزمستان تا بیست ویک روز بکشند واگر رعد آید وخایه بچه تباه شود
خاصه چون باد جنوب آید وخایه در شکم ماکیان از بعد آنک خروس بر نشسته باشند
بده روز ببندند وچون پیر شد خایه را زرده نباشد واز آن بچه نخیزد از آنک
بچه از سپیده آید وزرده غذا ایشی باشد واز آن بچه نخیزد وباشد که ماکیان
از خاک بچه کنند وآنرا اوزنجی وجوزی خوانند از آنک بچه نیاید الا که خروس
بر نشیند سبکتر نیک شود وهمه بصلاح باز آید وخروس چون نجاست عقاب
بخورد موی باز هلد دانه بیشتر ماکیان اندازد وپای همی باشد ومی فشاند وچون
پیر شد نکند وهمت جز بتن خویش ندارد ماکیان نخود وپوست باقلی خورد
خایه نکند وزیان دارد خایهٔ مرغ چون زیر کبوتر نهند بچه چون برآید زیرکتر
باشد هر گاه چون خروس سپید در کاروان باشد شیر هیچ گزند نکند وجدانک
خروس سپیدتر ترس شیر فزونتر زنی برهنه خروسی بر شکم بزد اندر دشتی
که شیر گیاه باشد بگرداند اندر آن جای این گیاه نماند وبیفتند درین خاصیت اکنون

سداب چند سته در برج بنه از بوی آن دله و گربه و مار بگریزد بسیم بر سرو کاو کوهی چون
دوذ کنی مار و جمنده همه بگریزند لون کبابد بجایگاهی که کبوتران اب خورند بران صورت
که ترا باید کبوتر نقش کن بچه بران لون ایذ واین عمل با اسب همچنین کنند بوقت کشش
افکندن که ماذیان صورت اهسان نیکو می بیند کره همچنان ارذ والله اعلم بالصواب

کبک کبک گویند ماده سال و پانزده سال بزیذ و تا سه سال نشود خایه ننهند
و کبک نر همچون خروس باشند بر ماده نشستن و چون دو نر باهم بکوشند و جنگ کنند هرکدام هزیمت
شود همچون ماده نر بر هذ تا نر قوی تر بروی نشیند دیگر جایگاه این فصل گفته امذ که بودن
خایه از چهار وجه باشذ اول انست که مرغ بر مرغ نشیند نر بر ماده دیگر ان که باد بر رحم
رسانذ چون کلاغ دیگر از خاک خیزد چون ماکیان واین یکی کبک راست بطبیعت
که بانگ کبک نر باد بماده رساند چون بره کذر باشد تشبث خایه اکند باشند و نر از دوستی
ماده و از بهر انج بر ولنشیند طلب خایه کنذ و بشکنذ و تباه کنذ و بذین سبب ماده در
نشیننذ و نر چون ماده را نیابذ آن دیگر نر بر بار گیرذ و بپرورذ و از همه عجبتر از دوستی
بچه کبک خایه دیگران بذزدذ و بزیر خویش گیرذ تا بچه زیادت باشند و ازین لطیف
تر چون بچه بزرگ شوذ و بانگ مادر و پدر خویش شنوذ این را رها کنذ و روی بذیشان
نهذ و انجا روذ چون ماده کبک بینذ که صیاد نزدیک بچگان شذ او را در خویشتن
طمع فکنذ و نمایذ که طاقت پریدن ندارم تا صیاد بذان مشغول شوذ و بچگان
بپرند و بگریزند انگاه او نیز بپرذ زهره زهره او با سرکین کبک نر و مردار سنگ
ناسفته سه چند بکدیگر خرد بسایند مانند سرمه و در چشم کنند از بهر سپیدی را نافع
باشذ و ناخنه را سود دارذ واین علاجی لطیف است و مانند این در خار پشت
گفته شذ دیگر ازین بهتر بیل ایا ... وگل انار و شیر ... کبیر و ... روز ...
مروق کنند انگاه ... زهره کبک بران بفهند و در جایگاهی کنند از مس سرخ ...

43 a

16

Cod. Gall

Pers. 10.

بدارند فایده دهد ترکیب سرگین او بر زنی که خواهد زادن بردارند روز بچه بیارد و مشیمه بیفکند ✽ سرگین کبوتر و خفاش و مقل ازرق و کفک دریا بوزن یکدیگر سحق کنند و با شیر تازه و زرده خایه کلف با کبره گردانند و نیک شود ✽ سرگین او بر دمل سخت نهند نرم و پخته شود چند فعل دیگر در بسیار شدن کبوتر و آرام گرفتن بهتر بن آن باشد کبوتر را که نر و ماده را در سال یک ماه از هم جدا باز کنند تا آرزومند یکدیگر شوند و قوت گیرند و بچه هیچ تباه نشود و همه بپرورند ✽ زیره و نانخواه و حلبه هر کدام که باشد با علف کبوتران دهند بسیار شوند کندر در برج کبوتران بر آتش نهند و دود کنند یا سر خفاش اندر برج پنهان بنهند بسیار شوند سبکی در آب کنی با عدس و زیره و در آب و انگبین کنی و بر علف فشانی با عدس بسبکی پخته بدهی که بوی خوش از و آید و کبوتر بخورد آرام گیرد و از آنجا نرود و همچنین سفال خرد بسایند مانند آرد و با لحاره تازه کوفته تر کنند و با سبکی خوش بوی بر آتش نهند تا بریان شود و بکبوتران دهند تا بخورند بسیار شوند و هیچ جای دیگر هاوی نگیرند و این لطیف است و همچنین اگر سعتر با انجیر خشک بکوبی و چند روز بدهی تا بخورند از آن برج جدا نشوند و همانا این خاصیت زر را بود نه شکل انگشتری را ✽ دور کردن کبوتر دنبال دله بر آتش نهند همه بروند سنگی که بسگ اندازی و بر او ان گیرد در برج پنهان کنی همه بروند دور کردن شپش و ترنه زیره در روغن بنفشه نهند و بر کبوتر مالند ترنه و شپش همه بروند دیگر این خاصیت طرفه است چون برجی بوخواهی کردن چند کبوتر بکش و از آن برج فکن و هر کجا روشنای آید بگیر تا نیک تاریک شود و چند روز بگذار تا کرم در آن افتد آنگاه از آن کرم بکش چیزی که هر شپش که آنجا بود از آن همان بخورند و برج با کبره شود و بوسته باشند و همچنین کبوتر را آب بسم اسب دهد شپش بر تنشان نشود و از دله و مار

نکه کردن که جکونه است کفته اند جندانک بر جایکاه نشسته باشند و شغال بشب در بیابان
نکرد همه خویشتن بر زبر فکنند مرغ بجه کی از خایه بیرون آید منقار او بکیرند و بزان
بیاویزند اکر کردن بیجاند درست و اکر بیجد زور است ایستاده مانده و جون خایه بنهند
از هر ایج سر تیز باشد خروس آید و از سر بهن ماکیان و کفته شد خایه در آب نهی هر ایج
تباه شده باشد بر زبر آید و انک نیک باشد فرو رود و در بن نشیند و بدان نیز بتوان دانست
که بافتاب دارند و نیک درو نکاه کنند اکر رکهای سرخ بینند نیکست و اکر تباه شده است
ناخن ده ناخن خروس و ده ناخن خارپشت هر بیست در زیر بر کیرند و بوشیده کردانند
از برای فرزند
بس در روغن کل خالص نهند و بدان روغن دست و پای بپندایند شیر با آنکس رام شود و منقار
کودد زهره مذهره خروس یک درم و نیم درم خایه روباه با هم سحق کنند و بر پشم بارد نهند و زن
ستن روز خویشتن بر کیرد روز هفتم جون مرد با او نزدیک شد آبستن کردد زهره
خروس زخم و کوبیدن مار را نیک باشد و زهره خروس سپید خاصه خفقان را سود دارد خایه
خروس جون از شکم بیرون کنند با خون و درز بر بالش نهی آنکس که سر بر او نهد جماع
نتواند کردن و اکر خروس دیکر او بزند هر خروس که با آن خروس جنک کند بکریزد
و هیج با او بس نیاید خون در شکم کنند سپینه راکی بر وافتد سود دارد جون
خروس با اندکی انکبین بر آتش کرم کنند و مرد بر قضیب انداید بوقت مجامعت شهوت
بیفزاید و زن لذت بسیار یابد و اکر زیره بیاری بری و بسرطان نهی سود دارد
خایه سه خایه در سرکه نه سه روز آنکاه بافتاب نه تا خشک شود جون بر بهق کنند
سود دارد غوج با آب کرم کسی بخورد کی در جامه شاشد نیک شود غوج خروس سپید
زیر دیوانه بر آتش نهند فایده بازدهد سر بر کنار بال دو استخوان باشد خمیده سوراخ
در او کنند راست تر خر او بر تب بندند یک روزه ببرد و جب بر خر او بر تب جهارم بندند
ببرد جون سوار بر کمر بندد همانند خسته نکردد باد نسیه کی در کوش خروس باشد

44 a

Cod Goth

Pers. 10

'14

وبوسه دادن هیچ جانوری نیست الا مردم وکبوتر را وکبوتر چون سیر شد بوسه
دادن رها کند و باشد که دو ماده با هم جفت شوند و بر هم نشینند و چهار خایه بنهند
وهیچ بربار نبود که از آن بچه خیزد واگر کبوتر نر بر کنند وخایه در شکم دارد چند روز دیگر بماند
انگاه بنهد و باشد که سه خایه بنهد و عجب باشد لکن بچه دو برارد و کبوتر دشتی هر سال
دو بار خایه بنهد و خانگی ده بار بنهد و باشد که یک سال از ده بار زیادت کند و بچه بوزده
روز برارد واگر نر خایه در زیر دارد و اواز رعد شنود برخیزد و رها کند و باشد که از
اواز رعد بجت خایه مانند آب شود و تباه گردد و مدت و وقت نشستن بر خایه ماده را
بیشتر است که هر دو طرف روز نشینند و شب حمله و پروردن علف نر بیشتر باشد مانند
زن و مرد و پروردن بچه در خایه از سپیده است و غذا از زرده ع و دیگر جای گفته شد
و از بعد سه روز پدید آید و در سپیدی خایه چون نقطه خون سیاه گردد و روز نهم
پر خایه بنهد و از بعد پر شدن روز دیگری بنهد و باشد که بیست روز بچه برارد
و ماده خایه بشکند بوقت بیرون آمدن بچه و بهترین بچه آن باشد که در بهاران
و در بادبران کنند و انج در تابستان گرم و زمستان سرد کنند نیک نباشد و بچه از آن
خایه که روز تر نهاده باشند نر است و آن دیگر ماده و چون خایه در زیر دارد هر وقت
برگرداند تا هر جای از تن او نصیب یابد و بهر سی روز بعد خایه نهادن جفت گیرد
و بچه شش ماهه و هشت ماهه خایه نهد و چون بیمار شود اطراف نی نر بخورد نیک
شود و کبوتر دشتی ملح سبز بخورد نیک شود خون کبوتر با برگ سداب بریان لوزه
گرفته کنند ساکن گرداند از بر تو بچه که هنوز بجت [illegible] باشد چون برآید در چشم
کنند که صدمه یا رنجی رسیده باشد و کبود گشته نیک شود و شب کوری را سود دارد
زهره زهره شبکوری و تاریکی چشم را سود دارد و زهره کبک از زهره کبوتر
بهتر است استخوان استخوان سر سوخته با آب بیان بر دمل شلخ نهند و نیک

42a

Cod. Gott.
Pers. 10

13

ظفر برابا شند زبان او بر بازوی خویشتن بندی هیچ کس با تو خصمی نکند و همه ترا دوست
گیرند دل دل او گرم از شکم بیرون آری و بر خویشتن بندی انچ خواهی کردن
و نیت کرده باشی در خواب بینی واگر بریان کنند و با شکر بخورند و بریان فشانند و دو تن
هر یک نیمه بخورند دوست یکدیگر شوند زهره زهره خداوند لقوه را با آب نی تر ببینی
بر دارند و جایگاهی تاریک بنشینند فایده دهد و نیک شود خون خون هدهد بر دست
مالند خوابهاء اشفته بینند بچه گرم کشته را بر علت سرطان نهند منفعت کند منفعت
بربزاو
کند و نیک شود قطا قطا بتازی است و بپارسی اسپهرو و هیچ مرغ راه به نیست
و مثل باز گویند اهدی من القطا و آنست که در بیابان خایه در خاک نهد و بپوشاند و چند روز
برود چون خواهد که انجا باز آید و نه خسته شود از اندک و بسیار تا انجا فرود آید که
خایه نهان باشد و ... اه خسبد و هشیار راست و بدین سبب مثل در عرب گویند
ولو ترک القطا لیلا لنام استخوان خاکستر او سوخته بازیت بر جای کنند که موی
ازو شده باشد برآرد و بسیار شود الات شکم قطا پاک کنند و بپزند بروغن جوز وان
چنانک انکس برانز بروانداي بر تو مهربان گردد کبوتر کبوتر نره برا بتازی هادی
خوانند و بهترین کبود دست و ملمع و سیاه و سوخته باشند و راه نیک نیرند و سپید از
ضعیفی قوت از جایها دور باز نتوانند آمدن وانچ ره بر نیک است سمت و هنجار خویش
از گذر آب و امدن از کوهها و از جستن باد بدانند و در راست و چپ نگاه کنند و بالا و
بلندی بسیار گیرند تا نشان و جای خویش ببینند و بباید در روی بر انجا نهند و چون از
چیزی بترسند البته نباید بپالایندن تا برآسایند و دیگر بار خایه و بچه کنند تا آن ترس
ازو برود انگاه مستانس گردد وانچ بار گویند و این خاصیتی طرفه است وانست که
بمکه کبوتر بسیار باشند و هیچ بر بام کعبه ننشینند الا اگر علتی یا سببی افتد و هیچ
نیست از اغلب انچ در زن و شوهر باشند از موافقت الا که در کبوتر مانند است

هدهد

بافراط بانگ باشند والله اعلم عفعق عفعق در زیر پوشش و جایگاهی که سایه
نکند خایه نهد و جایگاهی خواهد بلند و کشاده و طبعش ریاست و خیانت کردن با جفت
خویش و چون خایه نهد از بهر خفاش برگ چنار بیارد و بنهد که هر وقت چون خفاش
نزدیک خایه رسد تباه گردد و مانند آب شود و چیزهای که اورا بکار نباید برباید بسا
عقد گرانمایه و حلی نیکو که ربوده است و بر هوا برده و جایگاهی دیگر بینداخته و خایه
و بچه خویش رها کند و فراموش شود خایه او سپیده اش که بر چشم فتاده بود منفعت
کند و بتر زجون میل در چشم کنند چون بسایه خشک کنند و بر جای زخم و بر بن انگبینه
نهند درست شود و نیک گردد پر براو بسوزانند و در سوراخ مورچه نهند همه بروند
و هیچ نماند مغز مغز او با غالیه بیامیزند و ببینی کسی بر دارند عطسه بر او فتد والله اعلم
هدهد بوی ناخوش و گنده از و همی آید و چون آشیانه نهد بلند که مردم بالا بد
و بوقت برآمدن آفتاب در بهار بیند که دهن باز کند و مگس از شکمش بیرون همی
آید و می پرد هر کجا هدهد باشد زمین سنب که بتازی ارضه گویند نماند این خاصیتی
طرفه است اگر خواهی تا بدانی که از جایگاهی آب نزدیک برآید یا دور دو چشم هدهد
و دو چشم خرچنگ باید گرفتن و خشک کردن و مانند سرمه در چشم کشیدن پیش از
برآمدن آفتاب و بدان جای که چاه خواهی کندن نگاه کردن اگر بخار بینی که بر می
خیزد آب نزدیک باشد و اگر هوا بینی پیدا دور است چشم او در زیر بالش و جامه خواب
کسی نهی اگر چه رنجور باشد خواب نبرد و اگر بر کسی بندی که چیزی فراموش کرده باشد
بیادش باز آید و این عجیب است استخوانش استخوانش بسوزانند و با روغن زیتون بسایند
و جایگاهی کنند که یاد در افتاده باشند که داء در افتاده باشد از خواب بیدار شود و اگر
خواهی که خفته بسیار نماند یک دندان که زرد و بر کشیده باشد بیاری آن بردن
در برج کبوتران بسوزانی همه بروند یک پر او بر گوشه نهی و با کسی خصمی کنی ور او بری ک

وبگویند وکسی که در تموز بخورد آب نخواهد واین خاصیت از آنست که کلاغ سیاه در تموز
آب نخورد ﻫ طاوس عمر طاوس بیست وپنج سال باشد ودرین مدت از چند گونه
لون براو بگردد وبا بیرز موی بیفکند وبیفتد برگ ریزان وچون درخت برگ
آرد پرهاء او نیز آغاز کند وزینت دوست دارد ورعنایی نمودن وخواهد که چون پیش
را ببار آید ودنبال ازهم باز کند وچون طوقی گرد خویشتن اندر آرد واندر میان می خرامد وخویشتن
را بر ماده عرضه همی کند وهر سال یک بار خایه کند سال اول هشت واز بعد آن دیگر سالها دوازده
وسی روز بر خایه نشیند وچون مرغ خانه خایه طاوس بسیار آرد خوردن گوشت او وسپه دل
کوری آرد ونسیان غالب گردد واگر سپه او بر جایگاهی مالند که سرما رسیده باشد نیک شود خون
خون او با عنزروت وسرکه بر ریشها تر کنند سود دارد کسی که چون او بخورد زبانش کار نکند
وگنگ گردد خوردن زهر او با سکنجبین وآب گرم چون شکم رود فایده دارد واگر زهره
همچنان بخورد دیوانه گردد بستن استخوان او چشم بد را بشکست جنگ جنگ او بر آتش
نهند نزدیک زنی که همی زاید فرزند بروزی جدا شود ﻫ جرز گویند از وی احمق
تر مرغی نیست وبچه وخایه نگاه دارد وعقعق با همه زیرکی ونگاه داشتن خویشتن
بچه گم کند وبدین در عرب مثل زنند وگویند کل یحب ولده حتی الحباری وهیچ مرغی
از وی بهتر ونیز تر نپرد چنانکه بصره جرز را بکشتند وحبة الخضرا سبز رنگ ناگرد آبیده
در شکمش یافتند ومعلومست که دران نزدیکی نباشد وهمچنین بر امغان باشد که باول
روز فراز رسند وبگیرند وسنبل تازه در شکمش یابند سلاح او روده وی اوست
وچنانکه بیدار نشسته که حرای از آنها در شکم دارد لزج مانند دبق وچون حاجت آید
بند رنج کار پیر زد که چون جرگ آهنگ او کند زر نافه بر آورد از هار وجرگ چنان شود
که در آب صرم نهاده باشند موی وپر همه باز گذارد وبدین سبب گویند الحباری سلاحه
سلاحه ببه سپه با نمک سنبل خشک کرده مقدار پنج حبه از آن بخورند با آب سرد اسهال

وانما خص الحباری لانه یضرب به المثل فی الموق فهو یبنی عشه فی موقها ... ویعلمه الطیران صح

کلاغ سیاه

باشند و از درخت خرما دور نشوند لکن بر درختی آشیانه کنند و خانه و بچه نهند که تا
نبارد و مدت بیست روز بر خایه نشینند و دو خایه نهد و باشد که سه و این نادره افتد چون بیمار
شود نجاست مردم بخورد بهتر شود خاصیت طرفه است کلاغ را که سیاه بود بگیرند
و چند روز نان همی دهند تا آنگاه که پر از و بیفتد سر بشکنند و در جایگاهی نهند از سفال
و سر بگل محکم کرده اند و در میان سرگین تر نهند چهل روز آنگاه بر آرند کرم سیاه و سبز
باشد در آفتاب نهند تا بمیرند و خشک شود سه از سیاه و سه از سبز بکوبند و در روغن
شیره کنند و بر لحیه و بینی نهند سبز دو موی سر نگذارد که روز سپید شود بیک دو طلی
و اگر کسی با آب بخورد موبین باز افتد و دیگر برباید خایه کلاغ سیاه سحق کنند و بر سر
نهند چنان آفتاب بر آن بیفتد مدت چهارده روز سر در گرماوه رو ندموی
سیاه کرد آید خایه کلاغ بیسه بر اهک و زرنیخ فکنند و قوت بستانند و موی بر جای
مانده چون طلی کنند خون خون او با نبید بکسی دهند دیگر شراب نخواهد و بر بواسیر
نهند منفعت کند زهره زهره کلاغ با کافور آمیخته کنند مقدار یک حبه هر که بخورد آن
روز مست نشود اگر چه نبید بسیار دهند موی را سیاه کرد اندر چون بر سر نهند
زهره کلاغ با زهره بحروس بوزی داشته و چند هر دو انگبین صافی بهم آرند روشنائی چشم
را نیک باشد سرگین سرگین در سرکه کنند هر که را درد طحال باشد غایب کند و بر کسی
بندد که کلو بن درد کند فایده کند همچنان بر کودک بندد سعال را منفعت تمام کند
دو چشم کلاغ و دو چشم جغد بستر دهن بر آتش نهند و بوی با ایشان رسد بگیرد کرا
دشمن گیرند و دوستی میان ایشان بریده گردد و بصلاح باز نیاید کسی را موی بی وقت
سپید شود بیه کلاغ با سر آب بکوبند و بر موی نهند نیک باشد و سیاهی را نوشت
دهد زبان زبان کلاغ خشک کنند و در آب کوفته بکسی دهند تا بخورد داروی اندر
که چیست بگوید که ناآب بخورد اگر چه گرما صعب باشد دل دل را خشک کند

واگر باز ببینند آنست که موی بر آرد جغد را بکشند یک چشم باز کرده باشد و یک چشم بر هم
نهاده اگر در زیر انگشتری نهند هم آن فعل کند پس اگر خواهی تا بدانی که کدام نخوابند و کدام
خواب برد در آب فکن آنچ در زیر آید نه خوابی را شاید و آنچ بر زبر آب نشیند خواب برد
خون خون او با روغن بر سر کنند شپش همه بمیرند و بر روی و پیشانی و گردن خر او بر
لقوه کنند منفعت کند دل دل از شکم بیرون آرند گرم و بر روی خر او بر لقوه نهند فایده
تمام کند زهره زهره با خاکستر چوب گز بوقت خواب بخورند کی در جامهٔ خواب شاشند
رها کند و نیک شود مغز مغز سر چون بخورند و در چشم کشند [illegible] آرد خاصه
اگر پیر باشند و این بیرون قیاس است دل و جگر دل و جگر را بجوشانند و در آب کسی
دهند قولنجش بگیرد و بدشخواری بگشاید و علاج بد برد سرگین سرگین با آتش نهند جایگاهی
که زنبور بسیار باشند همه بروند زاغ دو خایه نهد و باشد که سه و با کلاغ دشمنی تمام
دارد خایه کلاغ ببسه(?) و خایهٔ زاغ اگر بدل کنند بچه بر آرند زاغ بانگ زند تا از هر جای دیگران
بیایند و بچگان را با ایشان می نماید که آورده است و ماده را همی زنند و باشد که ماده را بکشند
و اگر کسی بیازماید چیزی لطیف ببیند چون زاغ بیمار گردد بر خویشتن بخورد بهتر شود
خون خون زاغ بستانند و در سایه خشک کنند و بر جایگاهی که ریش شده باشد و گوشت
از و لفشنده(?) بر کنند نیک شود زهره هر که زهرهٔ زاغ بخورد دیوانه و هرزه گوی شود استخوان
استخوان زاغ بریان کنند و خرد بسایند و بر ریش [illegible] کنند نیک شود کلاغ نر بر ماده
ننشیند و ماده از دهان گشتن نر برد و چون خایه بنهد پیوسته بنشیند و نر طعمش همی
آورد و چون بچه بر آرند جاکدر(?) و [illegible] علف ندهند الا آنک مگس و پشه بسیار بر زهومت
بچه جمع شوند و دهان باز کرده دارند و همی خورند تا قوی گردند و همه مرغان چون بچه بپرند(?)
و دانند که قوت خویش حاصل نتوانند کردن بچه را برانند و باز ننشانند جز بیسه(?) کلاغ که
بچه را در بزرگی تعهد کند و طعم دهد و با خویشتن همی پراند و جنسی از کلاغان که بعراق

بریدن بال باز کند و پای همی دود و هیچ در و نرسد از دوندگان خاصه کی پا دنبال او جهد
و او را همی برزد و استخوانش هیچ مغز نیست و اگر یک پای او آسیبی رسد بر زمین افتد
و چون دیگر مرغان بر یک پای بتوانند ایستادن ولیکن سایه خویش بینند چون ابتدا از سرما
باشند و خایک و خرما سرخ شود پای اشترمرغ ابتدا کند بسرخی و همچنانک رنگ همی فزاید
تا باخر رسیدن خرما و بدین سبب در عرب اشترمرغ را خاضب خوانند این رنگ کرده
و نه با مرغ انس دارد و نه با اشترمرغ بیامیزد و لرزنده و مستوحش باشد و چون او را
در خانه دارند بسیار زیان کند و اگر گوشوار دختری بیند با مروارید برباید و فرو برد
و باشد کی گوشت کلنک بوست خایه او در سرکه فکنند نه ایستد در میان و در دیگ
افکنند با آتش اندک بجوشند و گویند می آتش نیز اثر خویش پدید آرد والله اعلم کلنگ طوریا
کلنک در برین یا انبوه باشند بر نسقی و یکی پیش رود تا آنگاه کی دیگری فراپیش او برود و همچنین
بلدیک بر آن دیگری گذرند تا اول با آخر آیند و گرامت ریاست و ده ملوند همه برسند
و بشب پاس دارند کلنک و کلاغ الا جای نخسبند کی از مردم دور باشند و از ددان
خرد چون روباه و شغال و باشد کی پاسبان یک پای برگیرد تا خواب برو غلبه نکند
و نه خسبد تا آنگاه کی نوبت خویش بار سپارد و طاق باشند بدان همی مانند کی ریبسی
است و جفت جفت بهم آرد زهره زهره او درد شقیقه و لقوه را سود دارد
بعد آنک از گرمابه بیرون آیند مقدار نیم دانگ در گوش نهند بر آن جانب کی گرفته باشند

حکایت جغد

چغد جای خویش در ویرانها گزیند و مانند خفاش بشب طلب معاش کند
و بشب از روز موافق تر دارند کی بشب نیک بیند و بروز نه و تنهائی جوید و او را با کلاغ دشمنی
صعب باشد و بر همه مرغان بشب قوت دارد و هر کجا خایه یابد برباید و همچنین بچه مار
افعی چون آواز جغد شنوند بگریزند در خانه نهند یکی موی رو باز و یکی بسوزاند و بتراشند
و بخریند دامن چنان باشد کی تر مرغی در او زند اگر موی بیفکند عزیز است

روزی گرسنه باشند نیک شود شتر مرغ شتر مرغ بچه نشود وانچ دریابد از حس
دیدن و بوییدن است سمع نیست موی مژه زیرین و زبرین ندارد و چهار پای را جز زیرین
نباشد و خایه سی چهل بنهد و بسه قسمت کند یک بخش در خاک بنهد و یک بخش در آفتاب بگذارد
و یک قسم بر بر گیرد و می پرورد تا چون بر آید چند روز از آنچ در آفتاب نهاده باشد و تنک شده
بدهد تا بخورند انگاه آنچ در زیر خاک باشد در هر یک سوراخی کند تا مورچه و مگس و پشه بسیار
برو نشینند و باشد که بر کرم گردد پس بچگان بخورند و قوی گردند و با مادر روزی
چند چرا کنند انگاه از خویشتن نشان بر آید و دور کنند و خایه بزرگ کند و بر راستای
یکدیگر بنهند چنانک اگر خطی بر همه بکشند تفاوت پیدا نیاید و عجب آنست که سنگ و ریگ
بخورند و در سنگدان ایشان چون آب شود و بگدازد غذا از سنگ طرفه است و از گداختن
همه طرفه تر که اگر بسیار گاه جایگاهی کنند و بر آتش نهند گداخته نشود و این مانند
آنست که سگ و همای استخوان بخورند و گداخته شود و استخوان خرما بخورند که از آن
ضعیف تر است و سگ بخورد گداخته نشود و همچنین شتر مرغ خار مغیلان و دیگر خارها بخورد
و اورا بگوارد و چون تر کرده بخورد همچنان از وی بیرون آید تا در قدرت خدای عزوجل
و اندر طبایع نگاه کنی که چگونه نهاده است و اگر چنین نبودی نیش پشه بر پوست
پیل و گاومیش کار نکردی و همچنین در آفتاب گرم ارزیر خالص گداخته می شود
و از هیزم سخت تر است و بر هیزم هیچ نکند الا که خشک گرداند و تری از وی بستاند و آتش
در هیزم افتد در حال بسوزاند و ارزیر را در مدتی بگذارند و یک چیز دیگر چوبکی از زیر
در آفتاب گداخته می شود و در چوب که از وی سست تر است اثری نکند هر چند این فصل
ازین باب دور است لکن چون سخن در پیوست گفته آمدم و از عجایب شتر مرغ خوردن
آتش است که سنگ در آتش فکنند تا بغایت گرم می شود و چون انگشت گردد پیش شتر
مرغ فکنند یک یک بر گیرد و بگلو فرو برد و هیچ جای او را اثر گرمی نکند چون بخواهد

وبر گوشت گوسفند نه با مقدار ربل بافلی انگدان در دهانش نه انگاه آب عرض کن اگر بخورد
واگرنه در دهانش کن و جون نه ساعت بگذرد گوشت مرغ بده جون کرم از دهان ابد جون کرم
از دهان باز باید زیره بکوب و با آب حقنه کن و دو بنج از روز بگذرد انگاه گوشت مرغ بده
زبان بیرون آورد از سختی دم زدن باشد کی زبان بیرون آرد مقدار دو عدس کافور
بر گوشت بخوردش ده و دیگر روز گوشت تازه بناهه کن و در شیر تازه فکن و در روز بخوردش
ده سرکشی اگر زخمی رسیدش و سرش بگیرد و شکار نطلبد در خانهٔ تاریک باید بستن
و باما بر دست نگرفتن و گوشت با انگبین دادن سود دارد هم و روغن جوز بر گوشت نهادن
منفعت کند رنجور و مانده جون رنجور و مانده شود از کلنگ یا از مرغ بزرگ کی بگیرد نتواند
داشتن و رنجور شود باید کی یکی از جنس ازید فکنند کشته تا بگوشت او سیر شود از بعد
آن بر دیگری فکنند بعضی تا دلیر و گستاخ تر شود بال شکست دارد جون بال شکست دارد
گوشت بخورد باید دادن و در جای تاریک گرم بستن کرکس کرکس مرغی است
گران بر خوار جون بر مردار افتد و جندان بخورد کی بر نتواند خاستن و جون خواهد بریدن
زود تر جند بار بر جهد و گرد آن جایگاه برآید انگاه تن خویش بر بالا می برد تا باذ نیک
زیر او شود و هر که او را انگاه ببیند جنان داند کی گرفتن او آسان است ماده جون خایه
نهد برگ اجنار در آشیان بر دار بهر خفاش تا بر آنجا نرود خایه تباه نکند و جون خایه
خواهد نهادن برابر هندوستان سنگی بیارد و در آشیانه نهد تا ماده را رنج نرسد در خایه
کردن و این مجرد رمالت احجار گوییم و آشیانه جای سازد کی بر سخوار از بر او توان
شدن از بلندی و تیزی کوه علاج وجون بیمار شود و تاریکی در جشمش آید جشم
در زهره مردم مرده ساید و بدان ... الذ نیک شود زهره زهره او هفت بار در
جشم کنند اید آب را نیک باشد و گر و تاریکی و شب کوری ببرد و منفعت کند بیه
بیه او بگدازند و فتیله سازند از آن و در گوش گران نهند منفعت کند و ببرد و اگر در

[illegible]

کنند یا بر جای دیگر نیک شود وسن بهم آرد باز در طبع باز است کی
خویشتن را دارو کند و همه باز ماده باشند و نر جنسی است انرا زرو خوانند همچون
شبش ماده است بزرگ و رشک نر بدان خردی و باز را از گرد و دود و جای نمناک
نگاه باید داشتن و سبب آن که باز بر باز بسیار تفاوت بسیار می کند در نگ و بزی و
سبب آنست کی چون بکشن آید در خسپند وار چند گونه مرغان بر افتند هر ایج از زرو
او فتد نیکست و هر ایج از زغن و مانند آن بد باشند زهره زهره باز نیک باشند
ابتدا آب و الی در چشم آید و بکججه از آن در بینی خداوند لقوه نهند فایده کند و نیک
باشند و زهره باز سپید را خاصیتی تمام است با چشم و چنگال باز از درخت بیاو برند
هیچ مرغ انجا زیانی نکند استخوان استخوان بسوزانند و خاکستر آن بر جایگاه
سوخته فشانند نیک شود علاج باز کسلانی باز را کسلانی بایی فلفل هندی خرد کوب
و بر گوشت فشان تا چون بخورد در نشاط آید نفوری چون باز نفور باشد کبوتر
بچه بستان و آب در دهانش کن چندانکه در شود انگاه دهانش ببند و یک روز همای بیاو بر
انگاه بخورد باز ده رمندگی و نفوری از و بشود ورم گلو چون گلو ورمی پیدا
آید کبوتر بچه بخورد باید دادن و بردگر روز گوشت خوک دادن تعهد کردن در کرج
چون خواهی که باز را از کرج بیرون آید و پر و بال زیبا بروید گوشت موش در اول
بخورد باید دادن وانکس که باز دارد باید کی از و بوی خوش آید و سپید بخورد
و پاکیزه جامه باشد ترس باز چون باز بترسد گوشت مرغ باید دادن زیت
برو کرده اگر نشاط نیاید بر کبک رها کن و چون کبک بخورد بعد از آن گوشت گوسفند
بدهد و بصحرا از دست بگذارد تا تیهو بگیرد از بعد آن با بازی دیگر بشکار رها کند
لاغری اگر لاغر باشد زیت با هلیله سه روز بخورد ده پس گوشت گوسفند
دهد و سه روز بگذارد تا گوارد گوشت لاغری اگر گوشت بگذارد هلیله بکوب

جزیره بنزدیکی خط استوا و مردم بدان جای نرسند و هوا و تربت و آب خوش دارد
و درختان بسیار و جانوران بزرگ بی حد و بی قیاس مانند پیل و گاومیش و سیمرغ
بسیار از ایشان بزرگتر است تا بدان حد که چون بال از هم بگشاید مانند بادبان و شراع
کشتی باشد و منقاری دراز مانند کلنگ آهنین و چنگال تیز و گژ که بدو پیل برابر
و خطری نیارد و چون بپرد سنگها از کوه بجهد و بگریزد الیسه [عقاب] سی و دو بر خایه نشیند
و از مرغان هر آنچ بزرگتر باشند همچنین و هر آنچ میانه تر بیست و دو روز و اله آن
بنشیند سه خایه نهد و عجب آنست که مرغی است آنرا کاسر العظام خوانند و افاسی
خوانند یعنی استخوان شکن این بچهٔ خویش بپرورد و اله از سه یکی بیندازد که او بخت
خورنده باشد و آنچ صید کند از خویشتن باز نبردارد و با آشیانه برد و بپرورد تا
چون پیر شود بچگان عقاب او را بپرورند و عجوبی دیگر است هر وقت چون اله
پیر شود و گران گردد و نتواند پریدن بچگان او را بر گیرند و منزل بمنزل همی برند
چون چشمش تاریک شود بچشمهٔ آب صافی بگردان حلقه همی کنند و همی پرد و نیک
بالا گیرد چنانک پرش سوخته شود از گرما و تاریکی از چشمش برود آنگاه سوی
چشمه آید و چند کرت در آب نشیند مانند جوان تازه از آب بیرون آید و تا آفتاب
هر روز نیک بر نیاید از جای خویش نجنبد و هر کجا مار یابد بر باید و بخورد و باشد که
منقارش چنان دراز شود که بدو هیچ اشکار نتواند کردن و سبب هلاکش باشد و چون
بچنگال روباه و خرگوش را زخم کند بر هوا برد جگرش بدرد آید پس از آن از شکارها
زودتر جگر بخورد تا فایده کند زهره زهرهٔ او و چون بر پستان زنان که ورم
گرفته باشد و شیر ستبر و بسته شده بگشاید و شیر بسیار گردد و زن نیک شود خون
خون خشک با هلیله بسایند بر جای گز کنند برود و نیک شود سه بیه بازنت بگدازند
نقرس را و درد اندام را سود دارد مغز مغز با انگبین و صبر بر گیرند و بر درد نشین سر

از وبا ببرد و سود دارد و هر جای که شکسته او بنهند موشان بگریزند یا حسوکر جانوری
خردست چند بزغاله و قوتی تمام دارد و نیک بدود و بر میان سر یک سرو دارد راست قایم و با
همه جانوران بکوشد و بزند و هیچ با او بس نیاید و نتوانند گرفتن که هیچ بدو نرسند و صیادان از
بهر گرفتن او حیلت سازند و کنیزکی جوان پاکیزه دختر جامه سپید پوشد بهر نزو ببرد که
سوراخ او بنشانند چون مر آن اورا ببیند بیاید و در دامنش جهد و کنیزک پستان بروده
تا می مزد یک ساعت نیک و نی انک چیزی خورده باشد سست شود و بخسبد و صیاد دست
و پایش ببندد و بزین حیلت بگیرندش والله اعلم یا مسور چهارپای است جنسی از مردم
گریزنده دو سرو دارد مانند اره که چوب توان بریدن چون تشنه باشد باب فرات آید
و ببیشه و درختان بسیار باشد بر هم فتاده آب بسیار بخورد و چون سیراب شود کشاطی
در افتد و می جهد و می دود باشد که در میان گرفتار آید و سروهاش بپیچد شود چنانک
بیرون نتواند آمدن بانگ برآرد مردم چون آواز او شنوند زود بدوند و بگیرند و این
عجب جانوری است از عجایب خدای تعالی ارس و سیرانس اما ارس جانوری است
دو سر دارد چهار دو سوراخ اندر و چون باد اندر و افتد او از خوش بیرون آید چنانکی
دیگر جانوران بنزدیک او شوند و می شنوند و گویند بزرگی چاره و حیلت فرمود یا یکی را
بگرفتند و سرو جدا کردند چون بنهادی و بادی در وی بجستی آوازی خوش دلگشای
دادی و اگر بلند کوه نهادی از آن آواز که به شنودندی و گریه بر شنونده فتادی
و اندوه بیامدی چنانک مردم بگو بختندی و دیگر سیرانس را گویند در میان او دوازده
سوراخ است آواز نای و صنج و مانند این از و همی آید و از خوشی آواز و صفیر آن هر که
بر شنودی هوش گردد و گویند نای از آن ساخته اند همانا اگر جانور می غی باشند و مقالش
برین جمله ممکن نیست والله اعلم مقالت سیوم

اندر مرغان خرد و بزرگ

[illegible]

36 b

Cod. Goth.
Pers. 10

حکایت باز

گفتار اندر جمله مرغان انسی و وحشی

اندر مرغان هر آنچ شکار کنند دراز دنبال باشند و پهن پای و گردن کوتاه و منقار و چنگال کژ و دانه از زمین بر نتوانند گرفتن و بر سنگ نه نشینند و قوت سخت دارند و چون در مرغان نگاه کنی همه را درازا و پهنا و گرانی و سبکی وجب و راست و بس و کم بیش چند یک دیگر باشند چون می پرند سر و دنبال و پرها از هم باز کرده مربعی آید و اگر مرغی را از پر یکی دو بر کنی در پریدن مضطرب شود چنانک مردم لنگ در رفتن و اگر دنبال بر کنی سوی سر گراید مانند کشتی در آب کی کونش سبک باشد و پیش گران و زیست کی هر آنچ گران بر خیزد آشیانه نهد بر زمین چون کبک و دراج و تذرو و بچه زیرک آید و علف بر گیرد و هر آنچ بچه را زقه و علف دهد و پرورد خایه دو نهد چون کبوتر و مرغ خانگی و تذرو از هر آنچ زقه نکنند لکن همه در زیر پر گیرند و علف بچه نماید و بچه از آن کبوتر بیشتر نشست و هم چنین از هر آنچ ملخ و موجه علف اوست و دانه می خورد خایه او نیز از آن کبوتر و فاخته بیشتر نشست و از آن ماکیان و مرغ آبی کمتر و هر آنچ علف نهد و پرورد بچه او بسیار باشد نی حر چون ماهی و مرغ و ملخ و گزدم بچه از خایه بدان جانب کی تیزتر است بیرون آید و از هر آن خایه کی سر تیز باشد نر آید و از سر پهن ماده و نیز آنگاه چون مرغ خایه رها کند و بر او بنشیند علامت بی قوتی و بیماری اوست و جفت گرفتن مرغان و بودن خایه از چند گونه است یکی آنست کی نر بر ماده نشیند و این اصل است و بسیار دیگر آنست کی از نسیم باد خیزد مانند کلاغ دیگر از خاک هوا انک مرغ نیست اکنده کند تی حرفش خایه آرد دیگر مانند کبک کی اگر اتفاق افتد و ماده بر گذار ای می شود و نر بانگ کند و باد جهد سوی او از آن ماده کبک خایه در شکم گیرد بر وردن بچه از سپید خیزد و زرده خورد و طعم او باشد و در سپیده نقطه از خون پیدا آید و همی جهد و ریش از همه اندام مهتر باشد سیمرغ سیمرغ اندر دریای کبود محیط باشد و اندر